

## به یاد ایرج کلانتری

آشنایی و دوستی من با دکتر ایرج کلانتری سابقه سی و چند ساله دارد و بنابراین در این متن بیشتر با نام کوچکش به او اشاره خواهم کرد. در بهار سال ۱۳۶۲ هردوی ما در همایشی یک روزه که با تمرکز بر منطق ریاضی در شعبه شیکاگوی دانشگاه ایلینوی برپا شده بود شرکت کرده بودیم. من در آن موقع دانشجوی دوره دکترای منطق ریاضی در شعبه مدیسون دانشگاه ویسکانسین بودم ولی او شش سال پیش از آن دیدار مدرک دکترایش را از دانشگاه کرنل گرفته بود. قبل از این ملاقات، مقالات علمی او را دیده بودم و اسم ایرانی او توجهم را جلب کرده بود. او تنها ایرانی منطق دان معاصری بود که می‌شناختم و مشتاق دیدارش بودم. برداشت اولم از ملاقاتمان این بود که جدی و مبادی آداب و دیرجوش است، و این نکته که ترجیح می‌داد که با هم به انگلیسی صحبت کنیم برایم عجیب بود. بعدها متوجه شدم که در آن زمان من فقط شش سال بود که از ایران دور بودم ولی او هفده سال بود که ایران را ترک کرده، و زندگی با همسر آمریکایی و در شهری که در آن موقع شاید او تنها ایرانی‌اش بود، جایی برای فارسی در زندگی روزمره او باقی نمی‌گذاشت.

دوسال بعد که در شرف اتمام پایان نامه دکترایم بودم باز همدیگر را در همایشی در دانشگاه نتردام (در ایالت ایندیانا) دیدیم. در آن دیدار وقتی متوجه شد که به دنبال کار دانشگاهی هستم تشویق کرد که مدارک درخواست کارم را به دانشگاه ایلینوی غربی<sup>۱</sup> (در شهر مکمب<sup>۲</sup>) که او از سال ۱۳۵۷ در آنجا مشغول به کار بود بفرستم؛ و دیری نگذشت که من هم در همان دانشگاه به عنوان استادیار مشغول به کار شدم و اینچنین بود که زمینه آشنایی عمیق‌تر حرفه‌ای و شخصی ما با هم فراهم آمد. دوران اقامت من در آن دانشگاه به دلایل شخصی — و نه حرفه‌ای — به من سخت گذشت و محدود به یک سال تحصیلی شد ولی اکنون که به گذشته می‌نگرم سختی آن دوران به شیرینی آشنایی من با ایرج و تجاری که کسب کردم می‌ارزید. برحسب اتفاق در همین دوران بود که فرصت ارزشمند آشنایی با دکتر غلامرضا خسروشاهی را یافتم که چند روزی به مکمب آمده بود تا با دوست دیرینه خود ایرج، که از زمان تحصیل در دانشگاه کرنل همدیگر را می‌شناختند، دیداری تازه کند. در دیدارهایمان با دکتر خسروشاهی، گل از گل ایرج می‌شکفت و به نحوی که برای من تازگی داشت بشاش و سرزنده می‌شد.

هوشمندی، دقت و وجدان کاری دکتر ایرج کلانتری، چه در تدریس و چه در تحقیق، بر همکاران دانشگاهی او در مکمب محرز شده بود. علاوه بر این، مدیری ورزیده و حواس جمع بود و ما جوانترها را در

<sup>1</sup>Western Illinois University

<sup>2</sup>Macomb

زمینه‌های مختلف به خوبی راهنمایی می‌کرد. در دوران مکّمب جنبه‌های ایرانی شخصیتش برایم آشکارتر شد، مثل رابطه عمیق و گسترده‌اش با خانواده دور و نزدیک، و علاقه‌اش به موسیقی سنتی. ما ضمناً همدیگر را در دوره‌های منظم آخر هفته که بیشتر در منزل او برگزار می‌شد می‌دیدیم. آن موقع دخترش سارا خردسال بود و پسرش لئو هنوز به دنیا نیامده بود. در این جلسات معمولاً حدود ده تا پانزده نفر از دانشگاهیان شرکت می‌کردند و فرصتی بود که از زمین و زمان صحبت کنیم. مثلاً گاهی بحث از ریاضیات و منطق و علوم شروع می‌شد و به فلسفه و علوم انسانی و سیاست و حقوق کشیده می‌شد و بالاخره به ظرایف لغوی می‌انجامید. در این جلسات معمولاً ایرج پس از اینکه با دقت و حوصله حرف دیگران را گوش کرده بود با مخلوطی از جدّ و طنز وارد گود می‌شد و نظرات خود را مطرح می‌کرد. او مهارت چشمگیری در بستن سر و ته بحث داشت که شیرینی خاصی به جلساتمان می‌داد.

پس از ترک مکّمب متأسفانه تماسمان بسیار کم شد و فقط یکدیگر را هر از چندی در کنفرانس‌های ریاضی در آمریکا می‌دیدیم. ولی این روال در سال ۱۳۸۲ به یمن دعوت مرکز تحقیقات (پژوهشگاه دانش‌های بنیادی) از ما برای شرکت و کمک به برگزاری همایش بین‌المللی «منطق، جبر، و حساب»، جای خود را به تماس‌های منظم داد. این کنفرانس باعث شد که ایرج پس از مدت‌های مدید به سرزمین مادری بازگردد و با خانواده و دوستان قدیم همنشین و هم‌صحبت شود و علاوه بر این، فرصت مغتنم آشنایی و همکاری او با نسل جدیدی از دانشجویان و محققان ایرانی در رشته منطق ریاضی فراهم شود. دکتر خسروشاهی که در آن زمان ریاست پژوهشکده ریاضیات را به عهده داشت نقش کلیدی در موفقیت همایش «منطق، جبر، و حساب» و به ویژه در سفر ایرج به ایران ایفا کرد. ضمناً، با تشویق و حمایت بیدریغ او، ایرج و دکتر مجتبی منیری و من مجموعه مقالاتی را که در همایش ارائه شده بود جمع‌آوری، و به کمک داوران بین‌المللی ویراستاری نموده و حاصل کار را در سری معروف «جزوه‌های منطق<sup>۳</sup>» که زیر نظر انجمن منطق نمادین<sup>۴</sup> تهیه می‌شود، با عنوان «منطق در تهران<sup>۵</sup>» در سال ۱۳۸۴ منتشر کردیم.

این را هم اضافه می‌کنم که یکی از خاطرات شیرین سفر فوق‌الذکر من و ایرج به ایران، بازدید مهمانان خارجی همایش از موزه چشم نواز فرس بود. من و ایرج هم که با آن گروه به موزه فرس رفته بودیم وقتی به آنجا رسیدیم فهمیدیم که یکی از ما بایستی در ترجمه توضیحات مفصل راهنمای موزه در مورد فرس‌های مختلف به انگلیسی پیشقدم شویم و به پرسش‌های مهمانان خارجی پاسخ دهیم. ایرج با علاقه و حوصله و دقتی که من در خود سراغ ندارم این مسئولیت را به عهده گرفت و با غرور و افتخاری که در برق چشمانش می‌درخشید

<sup>3</sup>Lecture Notes in Logic

<sup>4</sup>Association for Symbolic Logic

<sup>5</sup>Logic in Tehran

توصیفات هنری و تاریخی راهنمای موزه را مو به مو برای مهمانان خارجیمان ترجمه کرد و ضمناً با دانشی که خود در مورد فرش ایرانی داشت بر این توضیحات افزود و خلاصه به نحو احسن از عهده مهمان‌نوازی برآمد. در سال ۱۳۸۶ پژوهشگاه دانش‌های بنیادی بار دیگر از من و ایرج برای شرکت و کمک به برگزاری همایش بین‌المللی موفق دیگری<sup>۶</sup> به ایران دعوت کرد. به برکت آن همایش توانستم او را در تهران ببینم و از هم‌صحبتی و هم‌فکری با او بهره برم. این همایش هم موفق و پربار بود و این بار ایرج و من مجموعه مقالات ارائه شده را با همکاری یکدیگر، و با کمک داوران بین‌المللی، ویراستاری نموده و در شماره ویژه‌ای از مجله معتبر «مجله منطق محض و کاربردی»<sup>۷</sup> ارائه کردیم که در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسید.

آخرین بار ایرج را در در زمستان سال ۱۳۸۷ دیدم، که برای شرکت در همایش مشترک انجمن ریاضی آمریکا و انجمن منطق نمادین به شهر واشنگتن آمده بود. از حسن اتفاق، برادرش دکتر بهمن کلانتری و دکتر مجتبی منیری هم در این همایش شرکت داشتند و این به من و همسر فرصت داد که شبی افتخار میزبانی برادران کلانتری و دکتر منیری و همکار هلندیمان دکتر آلبرت فیسر(که یکی از مدعوین همایش «منطق، جبر و حساب» بود) را داشته باشیم. در آن شب فراموش نشدنی، به کمک غذاهای لذیذ ایرانی که همسرم تهیه کرده بود و نغمه‌های دلنشین شهرام ناظری، بیشتر صحبت‌مان به دور ایران می‌چرخید و انگار نه انگار که در پایتخت ایالات متحده آمریکا هستیم.

ایرج کلانتری مردی خانواده‌دوست، دانشمندی فرهیخته، معلمی دلسوز، و رفیقی شفیق بود. جایش همیشه خالی خواهد بود، ولی یاد شخصیت ارجمند و آثار علمی ارزشمند او پایدار خواهد ماند.

علی عنایت

---

<sup>۶</sup>IPM Logic Conference 2007

<sup>۷</sup>Annals of Pure and Applied Logic